نقد کتاب

رویکرد آکادمیک به ارزشیابی و نقد ترجمه

علی صلح‌جو

تحلیل انتقادی ترجمه
علیرضا خان‌جان
آگه، ۱۴۰۰

علیرضا خان‌جان در تحلیل انتقادی ترجمه و همچنین در مصاحبه‌ای در فصلنامهٔ صنعت ترجمه (سال چهارم، شمارهٔ دهم، بی‌تاریخ) نشان می‌دهد که از نقدهای ترجمه در نشریات راضی نیست و بیشتر آنها را نادرست، نارسا و غیردقیق می‌داند و معتقد است تا زمانی که از این‌گونه نقدهای «ژورنالیستی» دست برنداریم و به نقد آکادمیک روی نیاوریم به ارزشیابی و نقد درستِ ترجمه نخواهیم رسید. برای ازمیان‌برداشتن این مشکل، خان‌جان عزم خود را جزم کرده تا الگویی آکادمیک برای ارزشیابی و نقد ترجمه فراهم کند.

نویسنده برای رسیدن به این هدف تدارکی گسترده دیده و رویکردهای قبلی دربارهٔ ارزشیابی کیفیت ترجمه و همچنین مبانی زبان‌شناختی آنها را بررسی کرده است. حتی می‌توان گفت که او برای این منظور بیش از حد دورخیز کرده است. شاید بهتر می‌بود به‌جای پرداختن به جزئیات الگوهای پیشین و زیربنای زبان‌شناختی آنها الگوی خودش را زودتر به‌میان می‌آورد و فضای بیشتری به بحث دربارهٔ آن اختصاص می‌داد. به‌هرحال، او این تلاش را کرده و از میان الگوهای ارزشیابیِ ترجمه یکی از آنها را که از نظر او چارچوبی محکم‌تر داشته برگزیده و آن را مبنای کار قرار داده و با جرح‌وتعدیل آن و همچنین باتوجه به تحلیل انتقادی گفتمان سرانجام به الگویی با عنوان «تحلیل انتقادی ترجمه» رسیده است که در حال حاضر آن را کاراترین الگوی ارزشیابی و نقد آکادمیک ترجمه می‌داند.

الگوی مبنا

الگوی مبنای کار خان‌جان الگوی «ارزیابی کیفیت ترجمه» ساختهٔ جولیان هاوس است که

ابتدا در ۱۹۹۷ منتشر شده و در ۲۰۰۹ و ۲۰۱۵ در آن تجدید نظر شده است. خان‌جان این الگو را پذیرفته اما نه دربست. این الگو، که خود مبتنی بر نظریهٔ زبانی مایکل هلیدی است، از نظر خان‌جان اگرچه بهترین اما ناقص است و مهم‌ترین کاستی‌اش ناتوانی در نشان‌دادن مسائل ایدئولوژیک در ترجمه است. البته با درنظرگرفتن این موضوع که هاوس در ارزشیابی ترجمه به دو سطحِ متنی و اجتماعی قائل است، به‌نظر نمی‌رسد بتوان گفت به جنبهٔ ایدئولوژیک ترجمه کاملاً بی‌اعتنا باشد. شاید بهتر باشد گفته شود که بحث بر سر میزان توجه لازم به مسائل ایدئولوژیک است، که البته خان‌جان بهای بیشتری به آن می‌دهد. علاوه‌براین، این دو الگو تفاوت مهم‌تر دیگری نیز با هم دارند. این تفاوت اتفاقاً نشان می‌دهد هاوس به مسائل ایدئولوژیک ترجمه بی‌توجه نیست بلکه نگاهش به مسئله با نگاه خان‌جان فرق دارد. هاوس معتقد است چنانچه ترجمه‌ای از لحاظ ایدئولوژی از حد معینی از متن اصلی دور شود، فاقد شرایط ارزشیابی است و دیگر نمی‌توان آن را زیر چتر بررسی از نظر کیفیت ترجمه قرار داد بلکه روایت، نسخه، یا اقتباسی است متفاوت از اثر اصلی که هویت ترجمه به‌معنی دقیق کلمه ندارد. خان‌جان با این تفکیک مخالف است و معتقد است این تفکیک سبب می‌شود بسیاری از ترجمه‌های تحریف‌شده را نتوان ارزشیابی کرد.

به‌هرحال، آنچه مسلم است، مقدار توجهی که هاوس در الگوی ارزشیابی خودش به ایدئولوژی می‌کند از نظر خان‌جان کافی نیست و به‌همین دلیل خان‌جان مؤلفهٔ ایدئولوژیک الگوی خودش را در مقایسه با الگوی هاوس چابک‌تر کرده است، و این تفاوت نشان می‌دهد که خان‌جان اساساً به مسائل ایدئولوژیکیِ ترجمه اهمیت زیادی می‌دهد.

تحریف ایدئولوژیک

در جایی از کتاب به خبرگزاری رویترز اشاره می‌شود که، با توجه به مخاطب، «صدام دیکتاتور» را در نسخهٔ عربیِ خبر به «رئیس‌جمهوری مرحوم عراق» ترجمه می‌کند (ص ۸۱). در جایی دیگر خان‌جان، به‌نقل از بهزاد قادری، به ولتر و ترجمهٔ او از هملت شکسپیر اشاره می‌کند که در قطعهٔ مشهور «بودن یا نبودن»، به‌جای آنکه بگوید «چنین است که وجدان از ما مشتی بزدل می‌سازد،» می‌گوید «... وجدان از قهرمانی سلحشور مسیحی بزدلی می‌سازد. در این نمونه، ولتر با افزودن تنها یک واژهٔ سوگیرانه، موضع ایدئولوژیکی خود را در برابر کل آیین مسیحیت به خواننده منتقل کرده است و حال‌آنکه کم‌تر کسی، دست‌کم در این حد از صراحت، شکسپیر را به دین‌ستیزی متهم کرده است.

پرسش آن است که چرا نباید نظریهٔ ترجمه، به‌طور اعم، و الگوی ارزیابی ترجمه، به‌طور

اخص، به ابزارهایی مجهز باشند که از عهدهٔ تحلیل و تبیین چنین مواردی برآیند؟ بدیهی است که در مثال اخیر رابطه‌ی تعادلی در سطح کلان متن مخدوش نشده اما مترجم تأثیری برجای گذاشته است که نهایتاً بر نقش کارکردی ترجمه مؤثر خواهد بود و ازاین‌رو، نمی‌توان به‌سادگی از کنار این‌گونه تعدیلات ایدئولوژیکی گذشت» (ص ۱۰۸).

خان‌جان معتقد است اگر رویهٔ مورد نظر هاوس (کنارگذاشتن تحریفات ایدئولوژیکی از بررسی) پذیرفته شود، بسیاری از ترجمه‌ها را نمی‌توان ارزشیابی و نقد کرد، موضوعی که خان‌جان به انجام‌دادن آن اصرار دارد. البته بعید به‌نظر می‌آید که الگوی هاوس به مواردی که خان‌جان در بالا به آن اشاره می‌کند بی‌اعتنا باشد. شاید بتوان الگوی هاوس را این‌گونه توضیح داد که او، از یک طرف، تحریفات ایدئولوژیک کلی (تحریفاتی که جهت‌گیری عقیدتی اثر را اساساً تغییر داده باشد) را از حیطهٔ ارزشیابی کنار می‌گذارد و، ازطرف دیگر، تحریفات کوچک‌تر و جزئی را هم درنظر می‌گیرد بدون اینکه پرونده‌ای جدا با عنوان «تحریفات عقیدتی» برای آنها باز کند. وانگهی، اگر بپذیریم که اقتباس‌ها را هم از لحاظ ایدئولوژی باید ارزشیابی کرد، چرا نتوان این موضوع را به نوشته‌ها گسترش داد؟ می‌دانیم برخی اقتباس‌ها چندان از متن مبدأ دور می‌شوند که حکم اثری مستقل پیدا می‌کنند. با درنظرگرفتن مرز ناروشن این محصولات است که موضع هاوس نامعقول نمی‌نماید.

البته الگوی خان‌جان (تحلیل انتقادی ترجمه) نیز منطق خودش را دارد. تقویت جنبهٔ ایدئولوژیک الگوی او بیشتر به‌منظور بررسی متون خبری در رسانه‌هاست که معمولاً مستعد نفوذهای نامرئی ایدئولوژیک‌اند. اتفاقاً خان‌جان با آوردن چند متن سیاسی و بررسی آنها برمبنای الگوی خودش تحلیل بسیار خوبی از تحریف‌های ظریف خبر در فرایند ترجمه به‌دست می‌دهد که برای کسانی که به‌خصوص در این حوزه کار می‌کنند مفید است.

باوجوداین، در اینجا به نکتهٔ مهمی باید اشاره شود که نه‌تنها به الگوی خان‌جان بلکه به تمام الگوهای ارزشیابی آکادمیک برمی‌گردد. مسئله این است که چندان روشن نیست کشف تحریف‌ها از خود الگو برمی‌آید یا از تحلیلگر. این نکته را از آن نظر می‌گویم که در بسیاری از موارد ابتدا خان‌جان به تحریفات پی می‌برد، و در مرحلهٔ بعد است که برای اطمینان آن را با محک الگو می‌آزماید و آنگاه به نتیجهٔ قطعی می‌رسد. به‌نظر می‌آید در اینجا با نوعی تعارض روبه‌روییم. به‌عبارت دیگر، می‌توان پرسید که اگر این خود تحلیلگر است که به اشکالات ترجمه پی می‌برد، آنگاه نقش الگو چیست. از طرف دیگر، بعید است انتظار ما از الگوهای ارزشیابی آکادمیک ترجمه این باشد که همچون شابلون غلط‌یاب برای ترجمه‌ها، به‌خصوص ترجمه‌های ادبی، عمل کند.

پیرمرد و دریا

به‌منظور نشان‌دادن کارایی «تحلیل انتقادی ترجمه» در مسائل سبکی، خان‌جان جملهٔ آغازین پیرمرد و دریای همینگوی، ترجمهٔ نجف دریابندری، را تحلیل می‌کند (ص۱۶۸).

He was an old man who fished alone in a skiff in the Gulf Stream and he had gone eighty-four days now without taking a fish.

پیرمردی بود که تنها در قایقی در گلف استریم ماهی می‌گرفت و حالا هشتادوچهار روز می‌شد که هیچ ماهی نگرفته بود.

خان‌جان برمبنای بخش سبکی «تحلیل انتقادی ترجمه» در این ترجمه کاستی می‌بیند. پایهٔ بحثش این است که ضمیر او (He) در ابتدای جملهٔ انگلیسی در ترجمهٔ فارسی نیامده است. خان‌جان ترجمهٔ درست و کامل جملهٔ بالا را یکی از دو صورت زیر می‌داند:

الف) او پیرمردی بود که تنها در قایقی در گلف استریم ماهی می‌گرفت و حالا هشتادوچهار روز می‌شد که هیچ ماهی نگرفته بود.

ب) پیرمرد که تنها در قایقی در گلف استریم ماهی می‌گرفت، حالا هشتادوچهار روز می‌شد که هیچ ماهی نگرفته بود.

خان‌جان می‌نویسد، «اتفاق نامعمولی که در نحوهٔ آغاز روایت داستان روی داده است استفاده از یک عنصر ارجاعی پیش‌نگر در سازگان (سیستم) ضمایر است. عناصر ارجاع ضمیری معمولاً به مرجع‌واره‌ای در بافت زبانی ماقبل اشاره می‌کنند اما در اینجا بافت زبانی ماقبلی در میان نیست تا بتوان مرجع ضمیر سوم‌شخص He را بدان نسبت داد» (ص۱۶۹). خان‌جان می‌نویسد ترجمهٔ دریابندری با جملهٔ همینگوی «هم‌خوانی ندارد و تأثیر زیبایی‌شناختی آن را بازآفرینی نمی‌کند.» او استدلالش را بر این مبنا استوار می‌کند که بنا بر قاعده، ضمیر باید بعد از مرجع بیاید. درست می‌گوید. مثلاً، تا از «حسن» نام نبرده باشیم نمی‌توانیم او را «او» خطاب کنیم. با همین استدلال می‌گوید ما باید از خود بپرسیم که چرا همینگوی این قاعده را رعایت نکرده و ضمیر He را قبل از مرجعش آورده است. خان‌جان سپس نتیجه می‌گیرد که جملهٔ همینگوی جملهٔ خنثی و بی‌نشان و به‌عبارت ساده‌تر جملهٔ معمولی نیست، و به‌همین دلیل مترجم هم می‌بایست این غیرمعمول‌بودن را در ترجمه‌اش نشان می‌داد تا تعادل سبکی برقرار شود و چون چنین نکرده این تعادل ایجاد نشده است.

استدلال خان‌جان دربارهٔ نشان‌داربودن جملهٔ آغازین این داستان درست نمی‌نماید. به نظر نمی‌رسد اساساً موضوعِ ضمیر پیشایند و پسایند (anaphora vs. cataphora) در اینجا

مطرح باشد. تا آنجا که به زبان فارسی ربط دارد، ابتدا باید مرجع در نوشتار یا گفتار بیاید تا بتوان در ظهور بعدی او را «او» (ضمیر) خطاب کرد. اما در زبان انگلیسی چنین نیست. در این زبان می‌شود ضمیر را قبل از مرجع آورد، امکانی که زبان فارسی فاقد آن است. مثلاً، در انگلیسی می‌توان گفت :

When I saw her, Jane was crying.

همان‌طور که مشاهده می‌شود، صرف‌نظر از پسایند یا پیشایند بودن ضمیر، مرجعِ ضمیر (جین) لزوماً در متن ظاهر می‌شود. اما در جملهٔ همینگوی مرجعی درمیان نیست. بنابراین، نمی‌توان بر اساس این موضوع جملهٔ همینگوی را نشاندار دانست. به‌گمان من این موضوع نیاز به تحلیل گفتمانی دارد. در توضیح این نکته باید گفت اولاً کاربرد ضمیر شخصی در متنهای انگلیسی بسیار بیشتر از متنهای فارسی است. در زبان انگلیسی می‌توان مثلاً یک بار از Jane نام برد و به‌دنبال آن چندین بار She آورد بدون اینکه متن ناهموار شود، شیوه‌ای که گفتمان فارسی آن را نمی‌پذیرد. ثانیاً — و این نکته بسیار مهم است — کتاب‌ها و به‌خصوص ترانه‌های بسیاری به زبان انگلیسی هست که با ضمیر He یا She شروع شده‌اند و این خود گواهی است بر معمول بودن این آغاز در ادبیات انگلیسی. برعکس، به‌ندرت چنین چیزی را در ادبیات فارسی می‌توان یافت. بنابراین، آن‌گونه که خان‌جان معتقد است، ترجمه‌کردنِ He نه‌فقط ترجمهٔ فارسی را به متن اصلی نزدیک نمی‌کند بلکه، به‌دلیل ناهنجار بودن ضمیر در آغاز داستان در زبان فارسی، آن را از معنای اصیلِ تعادل سبکی (تعادل در جمله‌های آغازین داستان) دورتر و درنتیجه نامتعارف می‌کند.

صرفاً کشف ایراد

برخلاف نقدهای آزاد (غیرآکادمیک)، رویکرد آکادمیک فقط ایرادِ کار را نشان می‌دهد، اما بدیل بهتری برای جایگزین شدن آنها عرضه نمی‌کند. مثلاً، خان‌جان در اشاره به یکی از رباعی‌های خیام می‌نویسد: «به‌عنوان نمونه‌ای دیگر، این رباعی معروف خیام را در نظر بگیرید که به‌شکلی هنرمندانه صنعت جناس و تقارن صوری دو عنصر واژگانی 'گور' (به معنای گورخر) و 'گور' (به معنای قبر) را برای القاء پارادوکس همیشگی مرگ و زندگی به خدمت گرفته است و آنگاه، عملکرد فیتزجرالد را در برگردان انگلیسی آن مورد ملاحظه قرار دهید.» (ص۱۲۹). خان‌جان از فیتزجرالد ایراد می‌گیرد که در ترجمهٔ این رباعی نتوانسته است آن صنعت جناس و تقارن صوری را به انگلیسی برگرداند، اما دربارهٔ چگونگی امکان این موضوع چیزی نمی‌گوید. البته، خان‌جان در این قضیه تنها نیست؛ بقیهٔ منتقدان فیتزجرالد هم

نتوانسته‌اند جز با توسل به رویکرد فیتزجرالد ترجمه‌ای «شاعرانه» و البته نه «عالمانه» از خیام عرضه کنند.

در جایی دیگر از کتاب (ص ۲۲۱) به ترجمهٔ فارسی یک خبر دربارهٔ آمریکا از فارین پالیسی اشاره می‌شود بااین مضمون که اکنون آمریکا نگاهش تغییر کرده و مثل سابق نیست.

> Yet, it appears that this same country has drifted away from that historical creed.

ترجمهٔ فارسی: اما به‌نظر می‌رسد که این کشور از آن مسیر تاریخی فاصله گرفته است.

خان‌جان می‌نویسد، «نخستین انتخاب ایدئولوژیکی مترجم/تولیدکنندگان خبر مقصد در ترجمهٔ رویداد فوق، برگردان اسم creed (به معنای 'عقیده، مرام، اصول عقیدتی') به‌صورت «مسیر» است. ... تولیدکنندگان متن مقصد با دیدگاه مؤلف مبنی بر اینکه ایالات متحده در طول تاریخ به‌شکلی نهادینه 'اعتقاد' به آزادی بیان و تضارب اندیشه داشته است، موافق نیستند.» خان‌جان ایراد می‌گیرد که creed به‌معنی «مسیر» نیست. درست می‌گوید. اما باید دید در عمل چه اتفاقی می‌افتد. خواننده یا شنوندهٔ فارسی‌زبان هنگام خواندن یا شنیدن این خبر به اینکه واژهٔ «مسیر» در برابر چه کلمهٔ انگلیسی آمده آگاه نیست. بنابراین، ذهنش به‌کار می‌افتد تا ببیند این چه نوع «مسیر»ی است. با توجه به آنچه قبلاً خوانده یا شنیده بعید است با درنظرگرفتن بافت کلام چیزی دور از معنای مورد نظر نویسندهٔ خبر به ذهنش بیاید.

اما یکی از کارکردهای مهم این‌گونه الگوهای دانشگاهی ارزشیابی تطبیقی ترجمه است. ازآنجاکه این الگوها مجهز به ابزارهای دقیق اندازه‌گیری علمی‌اند، پس از عرضه‌شدن دو ترجمه از اثری واحد به آنها، می‌توان پاسخی بی‌طرفانه و بدون سوگیری‌های احتمالی انسانی از آنها گرفت. به‌عبارت دیگر، سرجمع امتیازات منفی و مثبتی که این ترجمه‌ها از این الگوها می‌گیرند تعیین‌کنندهٔ کارنامهٔ نهایی آنهاست.

الگو و اجرا

اشاره به این نکته به‌معنی مخالفت با رویکرد آکادمیک، به‌معنای اعم، و مخالفت با الگوی خان‌جان، به‌معنای اخص، نیست. مسلماً، ایجاد چارچوب‌های علمی برای ارزشیابی پدیده‌ها کاری است لازم و یاری‌رسان به شناخت بهتر آنها. همچنین اتفاق مبارکی است که یک ایرانی توانسته است الگوی جدیدی به الگوهای قبلیِ ارزشیابی و نقد ترجمه اضافه کند. اما شاید بتوان گفت که اجرا و اِعمال این چارچوب‌ها بر موضوع مورد نظر به‌اندازهٔ خودِ این چارچوب‌ها مهم باشد. بدون اینکه منظور کم‌اهمیت جلوه‌دادن این الگوها در میان باشد،

باید گفت اگر از این الگوها صرفاً همچون شابلونی استفاده شود که با قراردادن آن بر ترجمه‌ها بتوان ایرادهای آنها را آشکار کرد شیوهٔ اجرا درست نخواهد بود. بینش اجراکننده، که در اینجا همان ارزشیاب ترجمه است، اهمیت زیادی دارد و می‌تواند از یک طرف به تحلیل عمیق‌تر بینجامد و از طرف دیگر کاستی‌های احتمالی الگوهای ارزشیابی را جبران کند.

بااین‌همه، به‌نظر می‌رسد این الگوهای ارزشیابی یک نارسایی بنیادی داشته باشند. درواقع، آنها صرفاً ابزارهای غلط‌نما هستند. به‌سخن دیگر، اگر ترجمه‌ای براساس یکی از این چارچوب‌ها مسئله‌ای نداشته ترجمهٔ خوبی است. اما این همهٔ قضیه نیست. برخی ترجمه‌ها امتیازاتی فراتر از این حد دارند. اولاً، به‌آسانی می‌توان دو ترجمه را که برمبنای یکی از این الگوها بی‌غلط بوده‌اند تصور کرد که یکی از آنها آشکارا به دیگری برتری داشته باشد. آیا این چارچوب‌های نسبتاً خشکِ اندازه‌گیری چگونه این کیفیت برتر را نشان می‌دهند؟ ثانیاً، همین مقدمهٔ جامعی را که زنده‌یاد دریابندری پیشخوانِ پیرمرد و دریا کرده است و خواننده را در فضایی مطلوب برای خواندن اثر قرار می‌دهد درنظر بگیریم. آیا این آگاهی‌بخشی در کجای الگوهای ارزشیابی نمایانده می‌شود؟ این را از این نظر می‌گویم که خان‌جان مصرانه نقد واقعی را نقد آکادمیک می‌داند و نقدهای غیر از آن را با برچسب «ژورنالیستی» کوچک می‌شمارد. به‌نظر من اتفاقاً بسیاری از این نکته‌ها را صرفاً در نقدهای غیردانشگاهی می‌توان یافت. ازآنجاکه نقدهای آزاد (غیردانشگاهی) با محدودیت روبه‌رو نیستند، ممکن است در فرایند تحلیل ترجمه به نکته‌های بکری دست یابند. به‌هرحال، بهتر است این دو رویکرد مقابل هم قرار نگیرند زیرا هریک کارایی خاصی دارند و می‌توانند مکمل یکدیگر باشند.

ملاحظات ویرایشی

— نثر نویسنده پاکیزه و روان است و به‌رغم فنی و پیچیده‌بودن موضوع آنچه عرضه می‌شود روشن و قابل فهم است.

— ص۸۴ و ۹۲ روس درست است نه روسی.

— نشانه‌گذاری نسبتاً خوب است اما بدون ایراد نیست؛ مثلاً در نقل‌قولی که در همین نوشته دربارهٔ creed آمده هر دو ویرگول اضافی‌اند. همچنین، هنگام برخورد نشانه با عدد تُک یا گیومه تقدم با نشانه است. این روال در این کتاب رعایت نشده است.

— آوردن «مقدمه» و «خلاصه» در ابتدا و انتهای هر فصل کفایت می‌کند و نیازی به مشخص‌کردن تعلق آنها به فصل نیست.

— ص۱۲۴ در این صفحه و احتمالاً یکی دو جای دیگر آمده است جولیان هاوس از واردشدن

به مسائل ایدئولوژیکی «طفره می‌رود.» به‌گمان من این تعبیر دربارهٔ کسی که اساساً مخالف این موضوع است درست نمی‌نماید.

ــ واژهٔ «صافی» از واژه‌های کلیدی این کتاب است که به‌صورت‌های صافی زبانی، فرهنگی، برون‌شناختی، ایدئولوژیکی، هنری، و حرفه‌ای به‌کار رفته است. به‌طور کلی، نقش این صافی‌ها مناسب‌سازی عناصر متن مبدأ برای ورود به متن مقصد در فرایند ترجمه است. به‌نظر می‌رسد «صافی» واژهٔ مناسبی برای این منظور نباشد زیرا القاکنندهٔ «تصفیه» است. به‌عبارت دیگر، انگار وظیفهٔ اصلی ترجمه این است که از ورود ناپاکی‌های زبان مبدأ به زبان مقصد جلوگیری کند، موضوعی که متضمن تلقی برتری زبانی است. درواقع، این صافی‌ها نوعی «شگردهای معادلسازی»اند.

ــ به‌گمانم تعبیر «صافی معرفت‌شناختی» مناسب‌تر از «صافی برون‌شناختی» باشد.

ــ ص۹۵ س آخر: ظاهراً باید «متن ترجمه» باشد نه «متن اصلی».

ــ ص۱۰۸ س۵ ــ ظاهراً باید «برون‌داد» باشد.

ــ ظاهراً نویسنده واژهٔ «گاهی» را دوست ندارد چون به‌گمانم یک بار هم در این کتاب آن را به‌کار نمی‌برد. اما کتاب پر است از «گاهی اوقات.» همهٔ ما نویسندگان از این‌گونه عادت‌های نوشتاری داریم، که البته دیگران باید آنها را کشف کنند. نگاه کنید به جملهٔ آغازین همین کتاب.

ــ نمایه اسلوب درستی دارد اما نام‌ها و برخی مفاهیم در آن نیامده است. پس از مطالعهٔ کتاب و هنگام نوشتن این مقاله لازم شد به اصطلاحات «بلافصل» و «غیربلافصل» مراجعه کنم اما هرقدر از نمایه بالا و پایین رفتم نتوانستم آن را بیابم. برخی از مدخل‌ها هم مراجعه‌کننده را بور می‌کند: مدخل «طبقه‌بندی» به صفحهٔ ۹۰ و مدخل «ناطور دشت» به صفحهٔ ۲۴۰ ارجاع می‌دهند؛ این دو صفحه جزو صفحات سفید کتاب است.

ــ غلط چاپی در کتاب کم است. اما دو غلط جالب در آن راه یافته است. نام خانم فرحزاد در نمایه «فروغ» آمده، و در بحث از رمان ناطور دشت به‌جای هولدن کالفیلد، شخصیت داستان، ناگهان سروکلهٔ دیوید کاپرفیلد پیدا شده است (ص۱۹۶). این‌گونه سهوها برای هر نویسنده‌ای پیش می‌آید چون تمرکزش بر صحت علمی و محتوای نوشته است اما این قصور را از ویراستار نمی‌توان پذیرفت.